

مريم شهبازی

خبرنگار

«بابا علی» تنها ناخدای قصه گوی ایرانی است، البته تأکید دارد بگوئیم ساکناندار. راست هم می گوید، بین اینها تفاوت است. با این حال اغلب او را به این عنوان می شناسند. پیرمرد مهربانی که سال های بسیاری از زندگی اش روی کشتی های کوچک و بزرگ گذشته و حداقل نیم قرنی است که برای بچه ها از دریا و افسانه های برخاسته از آن می گوید. تا وقتی شرایط جسمی اش اجازه می داده به شهرها و روستاهای مختلفی رفته، آن هم بدون قطار و هواپیما و اتوبوس! با شتر و زمینی. تصورش هم دشوار است، اما گاهی هفته ها در راه بوده، نمونه اش سفر بندرعباس به زاهدان که بیست و هفت شبانه روز طول می کشد. هرچند که حالا محدودیت های کرونایی دست او را هم بسته، دلتنگ بچه هاست و آرزو دارد بزودی قصه گویی اش را از سر بگیرد. گفت وگو با عبدالرسول معینی، قصه گوی مشهور به «بابا علی» را که از چهره های سرشناس هرمزگانی است به بهانه آن که روز «قصه و قصه گویی» به تقویم ملی کشورمان راه یافته می خوانید: قصه گوی متولد جزیره هنگام که البته این روزها ساکن بندرعباس است.

«بابا علی» چهره سرشناس هرمزگانی از نیم قرن قصه گویی می گوید

سرگرمی های امروزی جای قصه را نمی گیرند



■ سال ها از نخستین مرتبه ای که شما را دیدم می گذرد؛ از بابا علی بگوئید. مردی که سودای قصه گویی برای همه کودکان شهرها و روستاهای مختلف کشورمان را در سر داشت. هنوز هم با شتر به نقاط مختلف سفر می کنید؟ این روزها که نمی توانم برای بچه ها قصه بگویم. یک سال و نیم است کرونا همه مان را گرفتار کرده است. این ماه ها شکل زندگی عوض شده و محدودیت های عجیب و بسیاری مقابل زندگی و کارمان قرار گرفته! شتر که هیچ، دیگر با هواپیما و قطار هم نمی شود به این شهر و آن روستا سفر کرد. دلم برای آن قصه گفتن های بی دغدغه تنگ شده، برای روزهایی که بچه ها کنارم می نشستند تا قصه بشنوند. کرونا دست من را هم بسته است، البته حتی وقتی کرونا دست از سرمان بردارد توان جسمی ام تحلیل رفته، سن و سالم بالا رفته و دیگر نمی توانم قدم در سفرهای دشوار گذشته بگذارم.

■ اما چرا طی آن سال هایی که شرایط جسمی تان اجازه می داد چنین شیوه دشواری را برای سفر انتخاب کرده بودید؟

قصه گو اگر بخواهد به دل بچه ها بنشیند باید شبیه قصه های خودش باشد. وقتی برای بچه ها قصه می گوئیم، آن هم قصه هایی که حیوانات در آنها حضور دارند دلشان می خواهد بدانند آن حیوانات چه شکلی هستند. حیوانات درنده یا غیر اهلی را که نمی توانستم در این سفرها ببرم، برای همین بود که شتر را انتخاب کردم، هم اینکه حیوان پرتاقتی است و می تواند شرایط سخت را تحمل کند؛ هم اینکه می توانستم آن را به عنوان بخشی از قصه های خودم به بچه ها نشان بدهم. البته سفر زمینی، آن هم با شتر خیلی سخت است، از بندرعباس تا زاهدان بیست و هفت شبانه روز در راه بودم. دقیق نمی دانم چند سال به این شکل سفر کردم، اما از همان جوانی با شتر برای قصه گویی به جمع بچه ها می رفتم، شاید تا همین هفت-هشت سال پیش که هنوز شرایط جسمی ام اجازه چنین سفرهای دشواری را می داد.

■ این یک سال و چند ماهی که کرونا شیوع پیدا کرده و دیگر امکان قصه گویی برای بچه ها را ندارید چه می کنید؟

به فکر قصه گویی آنلاین افتاده ام. من هم چاره ای ندارم جز اینکه سراغ فضای مجازی بروم تا رابطه ام با بچه ها حفظ شود. از طریق شبکه های اجتماعی، اینستاگرام، تلگرام برای آنان قصه بگویم و شاید حتی یک سایت راه اندازی کنم. نمی دانم. حالا جزئیات دقیق تر را بعداً می گویم. امیدوارم باز بتوانم همچون گذشته به قصه گویی برای کودکان مشغول شوم.

■ این کار را در همکاری با سازمان های فرهنگی انجام می دهید یا به طور مستقل؟

بعضی سازمان ها مثل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پیشنهادهایی داده اند که در همکاری با آنان این کار را انجام بدهم، اما به احتمال زیاد خودم این کار را انجام بدهم. این روزهای زندگی من هم مانند باقی مردم به دلهره و سواس می گذرد. باید خانه بمانیم تا بیماری کنترل شود.

■ دریا را هم کنار گذاشته اید؟

سال هاست که دیگر روی کشتی کار نمی کنم، اما هنوز ماهیگیری می روم، آن هم با چوب. وقتی با چوب ماهیگیری می کنی، ماهی های کوچک می گیری، پنج و نیم صبح روانه دریا می شوم و یک- دو ظهر هم بازمی گردم.

■ طی یکی - دو هفته گذشته شورای فرهنگ عمومی در روزی با عنوان «قصه و قصه گویی» را در تقویم ملی کشورمان تصویب کرد، چرا تا این اندازه بر ضرورت توجه دوباره به قصه گویی تأکید می شود؟

خبردارم، اتفاق خیلی خوبی است. باید زودتر از اینها روزی برای قصه گویی ثبت می شد. با این قبیل کارها می توان توجه خانواده ها را به کارکردهای مثبت این سنت قدیمی و بازگشت دوباره آن به خانواده ها جلب کرد. این طور هم فرهنگ شفاهی مان حفظ می شود و هم اینکه روابط میان والدین و فرزندان محکم تر می شود. شاید بچه های امروز امکانات سرگرم کننده زیادی داشته باشند، اما برای همین ها هم قصه شنیدن یکی از لذت بخش ترین کارهاست. قصه حتی در دنیای بزرگسالان هم طرفداران زیادی دارد، طی سال های قصه گویی ام دوستان زیادی از شهرها و روستاهای مختلف پیدا کرده ام، چند وقت پیش دوست قصه گویی از کرج از من دعوت کرد. اما شرایط کرونا و محدودیت های آن اجازه نمی داد. رفتم. دوست دیگری از ایلام زنگ زد که بابا علی بیا برای بچه ها ما قصه بگو. قلمم برای بچه ها می تپد اما چه کنم که این روزها نمی شود رفت.

■ چه خاطراتی از این قصه گویی ها برای شما باقی مانده؟

لحظه لحظه قصه گویی برای بچه ها خاطره است؛ سال ها قبل برای قصه گویی به آتشکده زرتشتیان بزر رفتم، بچه ها اطرافم جمع شدند. یک دفعه دختر کوچکی با خوشحالی فریاد زد: «بابا علی. این بابا

ضرورت حفظ خرده فرهنگ ها

«بابا علی» درباره اینکه هنوز هم افسانه ها و اسطوره های کهن در زندگی دریانوردان و اهالی جنوب حضور دارند یا نه می گوید:

این افسانه ها و این فرهنگ شفاهی، هنوز هم در زندگی ساکنان جنوب در جریان است. این بخشی از زندگی ما ساحل نشینان است. البته مناطق جنوبی هم نظیر دیگر نقاط کشور با تغییراتی تدریجی روبه رو شده است، اگر سری به بندرعباس بزنید، اغلب بچه ها فارسی صحبت می کنند. وقتی زبان ها و گویش های محلی فراموش شود بخشی



از داشته های ما هم از بین می رود. فرهنگ بندری هم مانند سایر خرده فرهنگ های ایرانی در حال کمرنگ شدن است. ای کاش برای حفظ اینها کاری شود، چرا که زنده ماندن این افسانه ها در گرو برقراری فرهنگ های بومی است. بچه ای که بندری حرف نمی زند دیگر چیزی از سبزه پری و... هم نمی داند. حتی زیست بوم ساحلی هم در حال دگرگونی است، حالا که کنار ساحل ساخت وساز کرده اند خبری از آن خرچنگ ها نیست، ماهی های کوچک جزیره و کشتی های حلی ساز بچه ها دیگر نیستند. همه این تغییرات کم کم رد پای افسانه ها و اسطوره ها را از زندگی مردم جنوب پاک می کند و این اتفاق غم انگیزی است. امروز اگر من بابا علی برای بچه ها از افسانه های حرف می زنم به این خاطر است که با آنها زندگی کرده ام، بچه های امروز که دیگر چنین امکانی ندارند. اینها با مرگ من و همسلانم به خاک فراموشی سپرده می شوند. البته هنوز هم جنوبی ها موجوداتی مانند پری ها را باور دارند، شاید جالب باشد بدانید؛ وقتی جشن ازدواج دختر و پسر برپا شود با انجام برخی کارها، عروس و داماد را از گزند برخی از این موجودات افسانه ای دور نگه می دارند تا نکند یک دفعه از سوی آنان ربوده شوند.

علی است.» تعجب کردم که چطور من را می شناسد. شاید در یکی از جشنواره های قصه گویی شرکت داشته و من را دیده، نمی دانم. هرچه بود خیلی به دلم نشست. بعضی از آن بچه ها را دلم می خواهد حالا بعد از گذشت سال ها ببینم، یکی از اینها دختر کوچکی است که سال ها قبل در سفر به کرمانشاه من را در قصه گویی ام همراهی کرد. با آن جته کوچک و لباس کردی رنگارنگش با اشتیاق زیادی همراهی ام می کرد؛ طوری که انگار برای این کار ساخته شده بود.

■ طی این سفرها وقتی مردم می فهمیدند بابت چه کاری به شهر یا روستای آنان رفته اید چه برخوردی با شما داشتند؟

هنر آن طور که باید در کشور ما ارج و قرب ندارد. نهایت توجه مردم این است که

آدم را با انگشت نشان بدهند. با این همه نمی توانم رفتار محبت آمیزی را که مردم در خیلی روستاها و شهرها با من داشتند فراموش کنم. حتی وقتی در راه به مشکلی

توجه دارید؟

بسیار زیاد. البته نه اینکه برای بچه ها فقط قصه های جنوبی بگویم، اما به افسانه های محلی علاقه زیادی دارم. زندگی ساکنان جنوب هنوز هم در آمیخته با این افسانه ها و اسطوره ها است. آن بخش هایی که موجودات دریایی مانند دلفین ها را شامل می شود برای بچه ها جالب هستند. اینها برای بچه ها خیلی جذاب هستند. خود من هنوز آن سال های دور بجگی را فراموش نمی کنم، آن وقت ها خبری از کولر نبود، برای فرار از گرما ی تابستان، شب ها روی پشت بام می خوابیدیم؛ شب هایی که یک پای ثابت آن قصه گفتن و شنیدن بود. شب حالا چرا این لذت وصف ناپذیر را از بچه ها دریغ کنیم؟ البته می دانم. شاید بگوئید حالا که همه چیز عوض شده، امکانات زیادی هست که آن موقع ها نبود. بله. اما هیچ چیزی جای قصه را نمی گیرد.

■ میان افسانه های جنوبی موجوداتی همچون پری دریایی، بوسلمه یا غولک هم حضور پررنگی دارند، از اینها هم می گوئید؟

نه، اینها برای بچه ها ترسناک است. با قصه گفتن نباید حس ناامنی و ترس در شنونده کم سن ایجاد کرد؛ موجوداتی که به برخی از آنها اشاره کردید برای دنیای آدم بزرگ ها هستند؛ اینها مشهور به نه کمین ملوانان و دریانوردان می نشستند و آنها را شکار می کرده اند. هنوز همچنین اعتقاداتی میان مردان دریا وجود دارد. اینها را نمی شود برای بچه ها تعریف کرد. همین بوسلمه که گفتید مشهور است به ملوانان حمله می کند و آنان را به قعر آب می کشاند و... این افسانه ها حتی بزرگسالان را گاهی به وحشت می اندازند، وای به کودکان، هرگز از افسانه هشت پا یا لنگ دراز برای آنان نمی گویم. ترجیح می دهم از دریا تنها آن افسانه هایی را بگویم که در ذهن آنان تصاویر زیبایی بیافریند تا اگر قصه کمک کردن دلفین ها را تعریف کردم؛ وقتی دلفین دیدند بگویند: «این همونه که بابا علی تعریف کرد.» نه این که شب ها کابوس ببینند.

■ برای انتخاب قصه ها تنها از فرهنگ شفاهی و حافظه خودتان استفاده می کنید؟

فقط به حافظه خودم متکی نیستم؛ در میان افسانه ها و اسطوره های ایرانی، بویژه آنها که به جنوب تعلق دارند جست وجو و مطالعه کرده ام. وقتی داستان های زیادی برای قصه گویی داشته باشم آن وقت است که با توجه به کودکانی که مقابلم می نشینند دست به انتخاب می زنم. سعی می کنم قصه ای بگویم که برای آنان جذاب باشد. اینجا مخاطب شناسی و شناخت بچه ها هم واجب است.

■ در خلال این قصه گویی ها تنها به دنبال

سرگرم کردن بچه ها هستید؟

با قصه می توان بچه ها را برای مواجهه با دنیای واقعی آماده کرد. حتی می توان برخی اصول اخلاقی را هم به آنان یاد داد. بنابراین باید در انتخاب داستان ها سواس زیادی داشته باشیم.

■ طی همه این سال ها قصه گویی شما تنها به جنوب محدود نشده، برای این کار به نقاط مختلفی از کشور رفته اید. اما چرا اصرار دارید با گویش جنوبی قصه بخوانید؟

بخشی از قشنگی کار من این است که بدانند بابا علی بندری است، البته نه اینکه بحث تعصب در میان باشد. به هر شهر و استان دیگری هم تعلق داشتم سعی می کردم به آن گویش یا زبان قصه بخوانم. وقتی قصه می گویم بچه هایی که روبه روی من می نشینند باید بدانند از شهری آمده ام که دریا، دلفین، کوسه ماهی و همین طور مردمانی با لباس های رنگارنگ دارد. این فقط بابت علاقه مندی ام به جایی که در آن متولد شده ام نیست. بچه ها این طور متوجه می شوند که هر نقطه ای از ایران سروشکل خاص خودش را دارد. با قصه حتی می توان بخشی از فرهنگ شفاهی و داشته های را که برای ما به یادگار مانده اند، حفظ کرد.

■ اما این طور بچه های شهرهای دیگر متوجه قصه گویی تان نمی شوند!

مگر همه قدرت قصه گو در کلام او خلاصه شده؟ پس اینجا به قول شما امروزی ها زبان بدن چه می شود؟ قصه گو بخشی از مضمون مورد نظرش را می تواند با حرکات دست و پا نشان بدهد. قصه را به گویش بندری شروع می کنم اما بخش هایی را که لازم باشد به فارسی می گویم. وقتی از «سبکو» می گویم و چهره متعجب بچه ها را می بینم، توضیح می دهم که باباجان اینکه گفتند چراغی که

■ خودتان چطور به قصه علاقه مند شدید؟ ماجرای علاقه مندی ام به سال های دور کودکی بازمی گردد؛ پدر بزرگ قصه می گفت و من سراپا گوش می شدم. او برای ما بچه ها شاهانه می خواند. مدرسه نرفته بود اما سواد مکتبی داشت. موقع قصه گفتن صدای بلندی داشت که تا آن طرف خانه مان هم شنیده می شد.

■ پدر بزرگ تان نقال بود؟

نقال که نه. ولی جیب شاید کمی به آن شباهت داشت. هنوز یادم مانده که چطور از «گرد آفرید» می گفت و من شيفته اش شده بودم.

■ چطور و از کی خودتان قصه گویی را شروع کردید؟

ماجرا به یکی از روزهای بیست سالگی ام بازمی گردد. کنار دریا نشسته بودم و خیره به آسمان. پرنده های دریایی را نگاه می کردم. انگار با من حرف می زدند. موج های کوچکی

می شود که بازنشسته شده ام.

■ در سفرهای دریایی هم قصه می گفتید؟

بله، برای ملوانان خودم هم قصه می گفتم.

■ کار روی کشتی و لنج متفاوت از خشکی است، گاهی تا هفته ها، شاید هم ماه ها چیزی جز دریا نیست؛ حتی صدای پرندگان دریایی هم به گوش نمی رسد. این شرایط چقدر در علاقه مندی جنوبی ها به قصه و افسانه مؤثر است؟

بله. کار روی آب تفاوت زیادی با خشکی دارد. وقتی به سفرهای دریایی می روید شاید برای ماه ها صدایی جز صدای خودتان نشنوید. این سبب می شود که ساعت ها به فکر فرو بروید و غرق افکاری شوید که گاه ویران کننده اند. مهم ترین دلیل تفاوت افسانه ها و اسطوره های جنوب با دیگر نقاط کشور هم در همین شرایط عجیبی است که ساکنان آن دارند. شاید باورتان نشود اما وقتی موج به بدنه کشتی، پدک کش یا لنج می خورد طنین خاصی در فضا می پیچد. پنج، شش ماه سفر روی دریا شرایط ترسناکی است، باید مواظب بود که دریا و فکر و خیالش آدم را نگیرد. وگرنه فکر زیاد، آن هم در آن تنهایی و سکوت عجیب، دیوانه کننده است. تنهایی، دوری از همسر و بچه ها در چنین شرایطی سخت است. هرچند که مردان دریا به مرور مواجهه با این شرایط را یاد می گیرند. اما شاید برای غیر ساحل نشین ها تصورش هم سخت باشد. بجگی خود من در شرایطی سپری شد که گاهی سال به سال پدرم را می دیدم. دائم برای گذران زندگی خانواده های خود به دریا می رفتمند، این سفرها هم فقط داخلی نبود، به اغلب کشورهایی که از طریق آب ها به آنها راه بود سفر می کردند. آن قدر این رفت و برگشت ها طولانی بود که وقتی متوجه بازگشت آنان می شدم با دُهل لب دریا می رفتم و ساز می زدیم. این است که از نقش دریا در زندگی ساحل نشین های جنوبی و از سویی در آمیختگی سفرهای آبی با افسانه ها قصه ها می گویند.

■ بخش قابل توجهی از عمرتان به قصه گویی گذشته، از ۲۰ سالگی تا به امروز تان. تصمیمی برای مکتوب کردن تجربه سال ها قصه گویی تان ندارید؟

طی این سال ها برخی جوانان دانشجو برای اطلاع از تجربه هایی که در این نیم قرن قصه گویی کسب کرده ام سراغم آمده اند؛ البته خیلی کم. گاهی سازمان ها پیشنهاد تألیف لغت نامه به من داده اند؛ در صورتی که شرایط سنی ام اجازه چنین کارهای سنگینی را نمی دهد. اینکه خودم به تنهایی بخواهم چنین کاری انجام بدهم در توانم نیست، اما هر دانشجو یا محققی را که برای گردآوری آثار خود به سراغ من بیاید دست خالی رها نمی کنم. حاضرم با اطلاع من به نام دانش شان کتاب بنویسند اما اینها حفظ شود. حتی اگر خودشان برای فرهنگ لغت نویسی گام بردارند، به آنان کمک می کنم معادل فارسی، عربی، انگلیسی و هندی واژه های بندری را بنویسند. شرایط کار روی کشتی به گونه ای است که در تعاملات خود ناچار به یادگیری زبان های خارجی می شوید. درباره من هم این طور بود و حالا با زبان های عربی، انگلیسی و هندی آشنا هستم. البته خودم هم علاقه مند هستم تجربه سال ها قصه گویی ام را بنویسم. شاید بزودی این کار را شروع کردم. در این سال ها، کارهای خوبی برای ثبت فرهنگ شفاهی و افسانه های جنوب انجام شده است.

■ آشنایی با زبان های خارجی هیچ گاه شما را برای قصه گویی در کشورهای دیگر وسوسه نکرده؟ اتفاقاً چندین سال قبل همین هدف را

هم داشتم، اما بدون همراهی که نمی شود. همین ویزا گرفتن را راحت نیست، باید کسی باشد که کمک کند. البته حتی اگر شرایط این کار هم فراهم شود، قصه گو باید به زبان خود صحبت کند، وگرنه بخش زیادی از حس و حال قصه گویی اش از بین می رود. با این حال دیگر ستم بالا رفته، سن و سال که زیاد می شود توان جسمی کم می شود. الان دیگر ۷۰ سالمه ام، طاقت دوری از همسرم را برای چنین سفرهای ندارم. چطور بدون او به سفرهای طولانی بروم.

■ این ۵۰ سال قصه گویی چه رهاردی برای خودتان داشته؟

اینکه می بینم قصه هایی که برای بچه ها گفته ام، جان گرفته اند و آنها را از زبان دیگران می شنوم برای من اتفاق مهمی است؛ شاید بتوانم این طور استنباط کنم که موفق شده ام. نمی دانم، اما گاهی که مربی های بندرعباسی قصه های خود من را برایم می خوانند خیلی لذت بخش است، احساس می کنم به آنچه می خواستم حداقل تا حدی رسیده ام. این شیرین ترین تجربه ممکن بعد از سال ها قصه گویی است. وقتی می بینم دختر بچه کوچکی با اشتیاق قصه های من را برای دوستان خود تعریف می کند، قشنگ ترین لحظه زندگی است.

■ آرزو یا بابا علی، حالا بعد از نیم قرن قصه گفتن برای بچه ها چیست؟

بزرگ ترین آرزوی من این است که در حال قصه گویی برای بچه ها بمیرم.